

(بسمه تعالی)

محمد خاوری خراسانی

۲۱ سال

دیپلم

شهر مشهد

نام داستان: «۲۴»

- اوه سلام ریچارد! سلام جورج! اینجا چی کار می‌کنین بچه‌ها؟
- هیچی فقط داشتیم یکم گپ می‌زدیم.
- (دستش را روی شانه ریچارد گذاشت.)
- چی شده پسر؟ خیلی سر حال به نظر نمی‌ای.
- نه حالم خوبه.
- ولی قیافت که اینجوری نشون نمیده. خیلی تو خودتی. مشکلی پیش اومده؟
- گفتم که نه.
- می‌گه چیزیش نیس دیگه، ولش کن!
- میشه یه لحظه ساکت بشی؟
- اصلاً به من چه. حتماً باز از همون داستانا‌ی عاشقانه همیشه‌گی که این دفه قراره (دهانش را به حالت مسخره کردن باز کرد) ریچارد کوچولو نقش اولشو بازی کنه. من که هر وقت درباره این چیزا می‌شنوم، سرم درد می‌گیره. تو هم می‌تونی اینجا بمونی و به مزخرفاتش گوش بدی.
- (مایکل با تندی نگاهی به جورج انداخت و جورج رفت. سپس از کنار میز چوبی، صندلی دیگری بیرون کشید و درست روبه‌روی ریچارد نشست.)
- ببین الان فقط ما دو تاییم. با من راحت باش رفیق! بهم بگو چه اتفاقی افتاده؟
- (ریچارد همچنان ساکت بود.)
- ریچارد دوست عزیزم هر چقدرم مشکلات بزرگ باشه، مطمئنم می‌تونیم با کمک هم، حلش کنیم.
- (ریچارد به آرامی سرش را بالا آورد و به میز خیره شد.)

- مشکل من به این راحتی حل نمیشه.

- به سادگی خوردن این شکلات مشکل تو هم حل میشه (تبسم کنان شکلاتی را که از روی میز برداشته بود، خورد).

_ نمی‌دونم، شاید حق با تو باشه!

_ معلومه که حق با منه. مگه غیر از این انتظار داشتی؟ (لبخندی به پهنای صورت زد).

(ریچارد نگاهی به مایکل انداخت و او خنده‌اش را خورد).

- چجوری بگم؟ راستش...

- آفرین، خوبه! ادامه بده! هر چی هستو بریز بیرون!

(سعی کرد به خودش مسلط بشود).

- در واقع من از امیلی خوشم اومده.

- اینکه خیلی خوبه. پس چرا ناراحتی؟

(سرش را پایین انداخت) چون رئیس من از اون خوشش میاد.

- مطمئنی؟ (ریچارد با سر تأیید کرد). هه، تصور نمی‌کردم برایانم عاشق بشه.

- حالا که شده و فکر نمی‌کنم ادامه این رقابت به نفع من باشه.

- آره همین‌طور. وقتی تو رو رقیب عشقی خودش ببینه، با اخلاقی که من ازش سراغ دارم، مطمئناً بهت سخت می‌گیره.

- می‌دونم، ولی برام مهم نیست. برای من مهم امیلیه.

- اممم. آها یه کاری می‌تونیم بکنیم. باید از کارن بخوام با امیلی صحبت کنه و نظرشو درباره‌ تو بپرسه.

- ممنون رفیق! هیچ‌وقت کاریو که در حقم می‌کنی، فراموش نمی‌کنم (مایکل را در آغوش گرفت).

(خودش را از آغوش ریچارد بیرون کشید) بسه دیگه بچه نشو! راستی، رئیس می‌خواد همه رو ببینه. جلسه ساعت شیشه. یادت

نره! نه، فراموش کردم به جورج بگم. فعلاً!

_ می‌بینمت.

«ساعت ۱۷:۵۹، جلسه سازمان امنیت ملی»

- شرط می‌بندم امروز دیر میاد.

- بهتره شرط نبندی! تو تازه اومدی، رئیسو خوب نمی‌شناسی. امکان نداره حتی یک ثانیه دیرتر برسه.

(نگاهی به ساعت مچی اش کرد):

- بفرما ... همین الان ... شد ساعت شیش.

- دیگر صحبت درباره این چیزها کافیست آقای جورج. بهتر است به جلسه مان بپردازیم. خب دوستان، مستحضر هستید ...

(جورج و مایکل آهسته صحبت می کردند).

- بفرما نگفتم.

- آآآ (به نشانه تعجب) آخه چه جوری اومد تو؟

(مایکل شانهایش را بالا انداخت).

- آقایان خواهش می کنم نظم جلسه را رعایت کنید. خب چه می گفتیم؟ بله، همان طور که می دانید، ویروس جدیدی در تمام نقاط دنیا در حال گسترش است. متأسفانه به دلیل عدم اجرای به موقع محدودیت های پزشکی زمان اندکی است که شاهد حضور این میهمان ناخوانده در استرالیا هستیم. امروز جمع شده ایم تا در این باره چاره ای بیندیشیم. دکتر جوزف بقیه اطلاعات را در اختیار شما قرار می دهند (اشاره ای به جوزف کرد).

- ب ب ب ب ب و ویروس S-A-D یا به اصطلاح SAD مخفف SADISM AND DEPRESSION (سادیسیم و افسردگی) فعالیت اصلی خود را در بدن قربانی ۱۱ از سر شروع می کند. بیست و چهار ساعت طول م م می کشد تا ویروس کنترل مغز را به دست ب ب بگیرد. طی این مدت، فرد بی ی ی ی ی ی مار هیچ نشانه ای از خود مبنی بر وجود بیماری ب ب به نمایش نمی گذارد و تنها راه تشخیص آن، مراجعه به م م م مراکز درمانی است.

مسئله قابل توجه دیگر اینکه تأثیرات آن روی افراد مختلف متفاوت است. بر اساس ن ن نتایج به دست آمده، مبتلایان به سه گروه تقسیم می شوند: گروه اول: ک ک ک ک ک ... ک ک کسانی که زمینه افسردگی دارند. این افراد پس از ابتلا دچار نوعی خ خ خ خود درگیری می شوند یا به عبارت بهتر، اقدام به خودکشی می کنند.

گروه دوم سادیسیمی ها هستند. سادیسیم یک نوع اختلال ش ش شخصیتی است که فرد درگیر، تحت ف ف ف فشار مشکلات فردی قرار می گیرد و حالاتی مانند: خشم، س س س سردرگمی، پرخاشگری و رفتارهای غ غ غیرمتعارف از او دیده می شود. افراد مبتلا به سادیسیم معمولاً از دیدن رنج و ناراحتی د د دیگران احساس رضایت می کنند. آن ها نه تنها از رفتار سادیسیم م م م می خود خشنودند، بلکه دوست دارند آن را در افراد دیگر ن نیز مشاهده کنند.

گروه سوم که خ خ خ خطرناک ترین دسته به شمار می رود، ترکیبی از گروه یک و دو است، به این معنی که ۱۱ اعضای این گ گ گروه هر دو ویژگی دسته های قبل را دارند. به بیان ساده، ما با سادیسیمی های ا ف ف ف ف ف ف ف مواجه ایم. ایشان از طرفی سعی در خودکشی دارند و از سویی به د د دیگران صدمه می زنند. مثلاً ممکن است در یک جشن خانوادگی ب ب ب با دینامیتی که به جای شمع در کیک جاسازی کرده اند، همه افراد حاضر از جمله خودشان را از بین ببرند، م م م مانند اتفاقی که در شهر آدلاید افتاد.

به‌طورکلی این و و ویروس سطح درگیری بدن ب با بیماری‌های افسردگی و و س س سادیسم را افزایش می‌دهد و رفتارهای ج ج جنون‌آمیز را تشدید می‌کند؛ البته کسانی که هیچ‌کدام از بیماری‌های ز ز زمینه‌ای را نداشته باشند، در امانند و ویروس ب ب ب بعد از شش ساعت توسط ادرار ی یا مدفوع خارج می‌شود، به شرط آنکه دچار حادثه غم‌باری مثل فاجعه آ د ل ل لاید نشوند.

- راه انتقالش را بفرمایید!

- سؤال خ خ خیلی خوبی است. ما با یک ویروس هوش ش ش شمند روبه‌رو هستیم که از تمامی مجاری ورودی و حتی پوست قادر است داخل بدن ش ش شود.

- منشأش چیست؟

- احتمالاً م م م منشأ انسانی دارد.

- چرا احتمالاً؟ مگر شک دارید؟

- خب به ط ط ط ط طور قطع مشخص نیست.

- با چه از بین می‌رود؟

- در حال حاضر، نه به سرما و نه به گرما واکنش نشان نداده است. مواد شیمیایی پاک‌کننده هم بی‌تاثیر بوده است.

.
. .
. . .

و نکته مهم آنکه SAD دارای ژن نوتریکولاست. تیولا یا ع ع عروس دریایی نامیرا با نام علمی نوتریکولا از آ آ آب سان زیان است که می‌تواند بعد از ب بلوغ جنسی، از مرحله مدوسا یا عروس دریایی به مرحله پ پ پولیپ بازگردد و تنها گونه جانوری است که می‌تواند به دوره ن ن ن ن ن ... ن ن نابالغی برگردد، بنابراین ه ه ه هیچ وقت جانور به‌عالت کهولت سن نمی‌میرد.

اما خ خ خبر خوب اینکه م م م میزان و سرعت زاد و ولد SSS-A-D کمتر از اغلب ویروس‌های شناخته شده است و اندازه، اندازه آن تقریباً دو و نیم برابر PANDORAVIRUS (پاندورا ویروس) است که بزرگ‌ترین ویروس شناخته شده به ش ش ش شمار می‌آید. هر چه اندازه ویروس بزرگ‌تر باشد، سطح درگیری کمتر شده و ک ک کارایی اش پ پ پ پ پایین‌تر می‌آید. با وجود اندازه بسیار بزرگ، و و وزن بسیار کمی دارد و این موجب شده تا در هوا م م م معلق بماند. قطعاً این ویژگی و ن ن نامیرایی آن، بزرگ‌ترین مشکل ما برای نابودی او و وست.

.

پرسشی ب ب باقی مانده است؟

(برایان نگاهی به حصار کرد و گفت): فکر نمی‌کنم. توضیحات شما به قدر کافی کامل و دقیق بود. متشکرم.

– خ خ خواهش می‌کنم (جوزف نشست).

– حالا به دو گروه تقسیم می‌شوید: تیم ضربت که مسئول حفظ امنیت است؛ مایکل، ریچارد، میشل، کارن، امیلی و جورج شما در این گروهید. فعلاً کانون درگیری در آدلاید است. سریع به آنجا بروید. تمرکز خود را بر مکان‌های شلوغ بگذارید. از مراکز خرید غافل نشوید. نیروهای پلیس با شما همکاری می‌کنند.

و تیم پزشکی که وظیفه پیدا کردن واکسن را دارند. جوزف، مارگارت و مارک جزو این دسته‌اید. یادآور می‌شوم که دستتان برای انتخاب از کادر پزشکی باز است و برای سخن پایانی، طرف صحبت هر دو گروه است؛ روی کمک من هم حساب کنید. سؤالی نیست؟ مایکل بیا اتاق من!

(مایکل پشت سرش در اتاق را بست).

– به نظرت جورج برای این سفر آمادس؟

– آره. درسته که تازه اومده و بی تجربه‌اس، اما ورودی اینجا هم همچین آسون نبوده.

– هوممم. حق با توعه (از داخل کتو یک‌سری لباس درآورد): بیا این لباسا رو بین گروهت تقسیم کن. از این به بعد، تو طرف حساب منی. مراقب باش خونشونو الکی به هدر ندی!

– بله رئیس (احترام نظامی کرد و خارج شد)!

« استرالیای جنوبی، آدلاید »

– خبر جدید چی داری جورج؟

– چهار مورد خودکشی که یک مورد ناموفق بوده. ظاهراً قصد داشته خودشو دار بزنه، از قضا طناب پاره میشه و بیهوش میفته رو زمین تا خانوادش میان. الانم در بخش بستریه. دو مورد شلوغیم داشتیم، یکی تیمارستان و یکی مرکز خرید که البته تلفات جانی نداشت و فقط چنتا شیشه شکست. همچنین یک مورد حمله به مرکز شهر بود که با آره برقی به جان تظاهرکننده‌ها افتاد. پنج نفر از مردم عادی کشته و یه پلیس زخمی شد.

- نچ. خیلی بده. برای روز اول افتضاحه. امیلی! باید با شهردار صحبت کنم. سریع ترتیشو بده. کمتر از دو هفته تا سال نو مونده. باید محدودیتا رو بیشتر کنن. نه، قبلش با سازمان تماس بگیر، ببین جوزف چیزی پیدا نکرد؟ با دست خالی نمیشه کاری کرد. خودش را روی صندلی انداخت و در حالت تفکر زیر لب گفت: جوزف عجله کن!

«سازمان امنیت ملی: بخش تحقیقات و آزمایشگاه»

- آه، لعنت بهش! ب ب بی فایده. دماهای ب ب بالاتر و پایین تر هیچ کدوم روش تأثیر نداره، ماده‌های شیمیایی با غ غ غ غلظتای مختلف، انگار نه انگار. م م م م مثل موجود زنده تولید مثل می‌کنه و ولی از سنگ و چوب سخت‌جون تره.

- بهتره یکم استراحت کنی عزیزم! چند هفته‌اس که بدون وقفه کار می‌کنی.

(لیوان قهوه را به دست جوزف داد.)

(جوزف قهوه را فوت کرد و درحالی که با دو دست لیوان را گرفته بود، یک قورت نوشید.)

- تو که خودت می‌دونی، اوضاع بدیه. دو ایالت درگیر شدن. مایکل هم اطلاعات می‌خواد. هنوز نتونستم کاری بکنم. اون بیرون هر روز داره کلی آدم کشته میشه، بعد من از پیدا کردن یک فرمول ناتوانم. از خودم متنفرم!

(با دستان ظریفش صورت جوزف را نوازش می‌کرد)

- تو با اینکه می‌دونی از همه ما بیشتر در معرض خطری، باز داری تمام تلاشتو می‌کنی. این موضوع کوچیکی نیست. باید بیشتر مراقب خودت باشی، وگرنه مریض می‌شی.

- م م م م ممنونم مارگارت! حرفای تو همیشه تسکین‌دهنده‌س! بهتره نگران من ن باشی. به اندازه کافی می‌خورم و می‌خوابم. م م ممنون که هستی!

(صورت جوزف را بوسید.)

- شب بخیر پسر کوچولو! من میرم بخوابم.

« ساعت سه صبح»

- پ پ پ پیدا کردم. پیدا کردم. ج ج جوابو پیدا کردم.

- چی شده، نصف شبی زده به سرت؟

- مارک، بیا ببین! پیدا کردم.

- اینجا چه خبره؟

- عزیزم (مارک با شنیدن این کلمه با حالت نفرت لب‌هایش را روی هم فشرد). باورنکردنیه! اول گ گ گرما، بعد سرما.

(مارک): چی باورنکردنیه؟ یه جوری بگو، ما هم بفهمیم.

- همه بیاین اینجا (پشت میز کارش رفت). مارگارت، توی میکروسکوپو نگاه کن! حالا اول گرمش می‌کنیم ... بعد ... سرد.

- معلومه با ارتشی که چین داره، می‌تونه روسیه رو با خاک یکسان کنه.
- من این طوری فکر نمی‌کنم. فراموش نکن هیتلرم در جنگ با شوروی شکست خورد. آب‌وهوای اونجا فقط برای روسا ساخته شده.
- نظرت چیه رئیس؟ هر چی نباشه تو دست راست برابانی.
- خبر دارم دستگیرش کردن و می‌خوان تحویلش بدن. احتمالاً چین هم کوتاه میاد. خیلی براشون هزینه داره با روسیه وارد جنگ بشن، حتی اگه نتیجه جنگ از قبل مشخص و به نفعشون باشه. تازه S-A-D هم هست. دور از انتظاره که حاضر بشن هم‌زمان توی دو جبهه بجنگن.
- سه جبهه. خرابیای بمب اتمو فراموش کردی. سه شهر بزرگشون با خاک یکسان شده. بازسازیشون حداقل پنج سال طول می‌کشه.
- الان مسئله تعداد جبهه‌ها نیس. جبهه اصلی در استرالیا. بعضی سادیس‌مییای مبتلا شده، سرکرده گروه‌های مخالف دولت شدن و سعی در براندازی دارن. نظم و امنیت شهرم هس و ویروس که هر روز داره پیشرفت می‌کنه. تنها یه ایالت مونده که آلوده نشده.
- باید سر دسته‌هاشونو دستگیر کنیم تا بقیه عقب بکشن. این جوری با کمترین تلفات خطرشونو دفع می‌کنیم.
- نه. تعدادشون خیلی بیشتره. این کار عملی نیس.
- شاید بشه با پول خریدشون.
- یا می‌تونیم بینشون تفرقه بندازیم. مثل اون مثل معروف اینگلیسی که میگه: «تفرقه بنداز و حکومت کن».
- کسی نظر دیگه‌ای داره؟
- .
- .
- .
- دو رأی آخر قابل تأمل بود. برای تعیین جزئیات یه جلسه دیگه می‌ذاریم. می‌تونین برین!
- (میشل صبر کرد تا همه خارج شوند.)
- رئیس، می‌خواستم باهات حرف بزنم.
- بگو، می‌شنوم.
- (میشل به بیرون سرک کشید، وقتی مطمئن شد کسی نیست، در را بست.)

م می شود. زمانی که ف ف ف فرد مبتلا فلونیا مصرف می کند، SAAAD از مغز حرکت ک ک کرده در معده به آن م م م می رسد و مانند لایه ای د د دور تا دور آن را می پوشاند و و از آن تغذیه می ک ک کند. این موج ج ج جب می شود به مرور ض ض ض ضعیف شده و سرانجام در ا ا اسید معده حل شود.

- به شما تبریک می گویم. کارتان عالی بود. جهت قدردانی از زحماتتان سفری تفریحی به اروپا با هزینه سازمان تدارک یافته است. جناب نخست وزیر هم قصد ملاقات با شما را دارند. اخیراً زمزمه‌هایی پیرو حضورتان در انگلستان و دیدار شخصی با ملکه به گوش می رسد که البته باید به قطعی بودنشان شک کرد. امشب نیز همه شام مهمان من هستید.

- م م م ممنون رئیس.

(همه با صدای بلند گفتند: ممنون رئیس.)

- رئیس یه امشبو از فاز رسمیت بیا بیرون! یکم خودمونی باش! به جون تو اینجوری اصلاً بهمون نمی چسبه. به خاطر امیلی که هیچ وقت دوسش نداشتی.

(امیلی با آرنج به پهلوی مایکل زد).

(برایان قدری فکر کرد) به خاطر ریچارد که این چند وقت الکی غصه خورد.

(مایکل کنار جوزف ایستاد) مبارک باشه! میشه ماه عسلتون. شاید منو کارن هم مرخصی گرفتیم، با شما اومدیم.

- م م ممنونم مایکل. ب ب باید سفر ر ر ر ج جالبی بشه.

- خصوصاً اگه منم باشم.

- برایان! شوخی می کنی.

- نه، یکم احساس خستگی می کنم. این جور حال وهوام عوض می شه. شاید اونجا عاشقم شدم. تو چی کار می کنی جورج؟

- راستش میشل طرز فکر منو تغییر داد. فکر می کنم چند وقتی زمان لازمه خوبیای دیگه زندگیو کنار میشل تجربه کنم، اما فکر نمی کنم امیلی راضی بشه اینجا بمونه.

- درسته. من و ریچارد تمیم گرفتیم استرالیا رو بگردیم.